

فصلنامه علمی رهیافت های نوین در مطالعات اسلامی

License Number: ۸۵۶۲۵ Article Cod: Y۲N۴A۸۱۱۴ ISSN-P: ۲۶۷۶-۶۴۴۲

عقلانیت حاکم بر جنگ رسانه ای با تاکید بر آرای نظری هابرماس

(تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۰۵/۱۵، تاریخ تصویب ۱۳۹۹/۰۹/۱۲)

دکتر حمید علیخانی^۱

چکیده

در این مقاله بیان می شود که چگونه رسانه که خود پدیده ای خنثی ست، به ابزاری برای جنگ و به انقیاد کشاندن احساسات توده مبدل می گردد و درهمگون سازی جهانی، بردگی مدرن را در لوای چه قالبی به تعریف در می آورد. همچنین تلاش نظام سرمایه داری در برخورداری و استفاده از این ابزار در امر طبیعی جهانی شدن بررسی می شود و به عقلانیت حاکم بر آن از چارچوب نظری دو اندیشمند برجسته معاصر ماکس وبر پرداخته می شود. مشخص می شود دموکراسی مرگ توده است، توده امتداد بورژوازی است که ابزار سرمایه را در دست ندارد. دموکراسی در جوامع توده و در جریان امتداد بردگی که به شکل مدرن درآمده است، نیست. رسانه به عنوان رکن چهارم دموکراسی بیشتر با جهت دادن به احساسات عمومی و طبقه ی توده نقش نوعی سوپاپ اطمینان را بازی می کند.

واژگان کلیدی: جنگ؛ جهانی شدن؛ جنگ رسانه ای؛ ماکس وبر

^۱ Hamid.Alixani@gmail.com

مقدمه

گذار بشر از جامعه سنتی به سمت مدرن و جهانی شدن و استفاده از ابزار جدید و رشد سرسام آور آن فضاهای اجتماعی را تنگ تر و مردمان را به یکدیگر نزدیک تر کرده است. امروزه ارتباطات را باید جزء نیازهای اولیه همچون آب، غذا و ... دانست و بشر بدون ارتباط قابل تصور نیست. ارتباط معجزه قرن است، آدمی را در یک شبکه منسجم قرار داده و او را بارور و استعدادهایش را کشف می کند انسان در ارتباطات (comuication) و دیالوگ دیگر داشته های خود را به اشتراک می گذارد که این خود باعث ایجاد یک ژنراتور فکری می شود که بنیه فکری بشر را قوام می دهد و او را هرچه بیشتر انسانی می کند. با توجه به اینکه بشر هنوز در میان مرزهای جغرافیایی خودساخته زندگی می کند و منافع متفاوتی را تعریف کرده است، خواسته و یا ناخواسته برای کنترل منافع ملی نیاز به همراهی افکار عمومی و جمعی دارد و سیستم امپریالیسم با دگرگون شدن مفهوم امنیت ملی و مرزهای سنتی و جهانی شدن، وارد رقابت تسلیحاتی شده است که به جای کشتن اذهان و حذف فیزیکی افراد، آنها را در نظام تربیتی خود موافق کنش امنیتی خود پرورش می دهد. بنیان جهان بر تضاد قرار دارد؛ شب در مقابل روز تا جایی که آگاهی تمام این متباین را در یک نقطه به هم متصل کند. «انسان ها در جنگ ها ایده ها را ترکیب می کنند». این مقاله با تشریح مباحث فوق نشان خواهد داد که چگونه رسانه که خود خنثی است به ابزاری برای جنگ مبدل می گردد.

بخش اول: مرور ادبیات

بند اول: جنگ

تعاریف بسیاری از جنگ شده است؛ در لغت نامه دهخدا ذیل مدخل جنگ آن را با جدال و قتال، کارزار، ستیزه و نبرد ... مترادف گرفته است اما در تعریف اصطلاحی آن افرادی همچون ژنرال کارل فون کلاوزوتیس فرمانده و نظریه پرداز نظامی پروسی در رساله ای به نام (پیرامون جنگ) جنگ را چنین تعریف می کند: «جنگ عملی مبتنی بر زور است تا دشمنان را مجبور به انجام خواسته مان کنیم یا «جنگ یکی از جلوه های بارز توسل به زور است».

ریچارد نیکسون، ۱۳۶۶) فرهنگ اصطلاحات حقوق بین الملل توسل به زور را به دو صورت مضیق و موسع تعریف کرده است:

توسل به زور در مفهوم نخست عبارت است از هرگونه عمل قهرآمیزی که نتوان آن را اقدامی نظامی قلمداد کرد اما در مفهوم دوم کلیه تدابیر و عملیات نظامی، از جمله جنگ را نیز شامل می‌شود و ریمون آرون جنگ را یک اقدام اجتماعی می‌داند که ناشی از اراده اجتماعات سیاسی سازمان یافته است که به منظور غلبه یکی بر دیگری تحقق می‌پذیرد. (محمد رضا بیگ و لی، ۱۳۸۸) اما به راستی هیچ یک از تعاریف فوق حقیقت و ماهیت جنگ را بیان نمی‌دارد: یکی از ابعاد جنگ را می‌توان عدم وجود آگاهی دانست؛ آگاهی نه به معنی دانش به محفوظات بلکه شناخت کنه اصلی و شالوده هستی است و احاطه بر فضای اضداد است. «تکامل انسان به مثابه ترکیبی از ملانک + اجنه در عوالم خیال یا واحدهای منطق و آگاهی + ماده - انرژی» در جهان واقع، با تعدیل گره‌های خیال به واقع از قبیل قبیله، قوم و ملت گذار داده شده تا انسان‌های دیونهاد به شبکه کامل از انسان‌های واقعی جهانی درآیند». (امیر دلجو، ۱۳۹۵) بنابراین جنگ را می‌توان نوعی تلاش انسانی دانست در راستای شناخت یکدیگر در جریان تکامل و گسترش آگاهی و رسیدن به آن؛ جنگ معلول عدم پذیرش اصل وحدت است.

بند دوم: جنگ در حقوق بین الملل

جنگ در عرصه بین الملل فرزند ناخلف دولت هاست «اگر در تاریخ، معادل تشکیل نهادهای زیربنایی و روبنایی، جامعه‌ی دولتی باشد، در آن صورت مبالغه نخواهد بود که این را یکی از بزرگترین پیشرفت‌های تاریخ به شمار آوریم. تشکیل دولت با جوانب منفی و مثبت آن، یکی از بزرگترین تحولات تاریخ بشریت است. دولت به عنوان یک ابزار اجتماعی و یکی از وسیع‌ترین نهادهای جامعه، موجودیت خویش را با خطوط کلی دوران ظهور تا به امروز حفظ نموده است؛ دولت به عنوان شیوه‌ای از حاکمیت، با تکیه بر محصول تغییر یافته‌ی دسترنج انسان (تولید) تأسیس گردید» (عبدالله اوچلان، ۱۳۸۱) که با ماهیت تعریف توماس هابز

از دولت در کتاب لویاتان بسیار دور است که بیان می‌دارد: «من حق خود به حکومت بر خویشتن را به این شخص و یا به این مجمع از اشخاص وا میگذارم و همه اعمال او را به حق و جایز می‌دانم، به این شرط که تو نیز حق خود را به او واگذار کنی و همان نحو تمام اعمال وی را بر حق و جایز بدانی» (توماس هابز، ۱۳۹۵) و ژان ژاک روسو نیز همین مفهوم را در کتاب قرارداد اجتماعی اینگونه بیان می‌دارد: «می‌خواهیم نوعی شرکت تشکیل دهیم که با تمام نیروی مشترک خود از جان و مال هریک از شرکاء دفاع و حمایت کند و هریک از شرکاء در عین حال که با دیگران متحد است فقط از خویشتن اطاعت کند و مانند گذشته آزاد باشد». این همان مسئله اساسی است که «قرارداد اجتماعی» راه حلش را عرضه می‌دارد (ژان ژاک روسو، ۱۳۵۲) و بالاخره «حکومت (government) مجموعه ای از سازمان های اجتماعی است که برای تأمین روابط طبقات اجتماعی و حفظ انتظام جامعه به وجود می‌آید». (ا.ح. آراین پور، ۱۳۵۳) می‌دانیم که از ارتباط متقابل اجتماعی دو یا چند تن، کنش های متقابل اجتماعی روی می‌دهند و این کنش ها یا مثبت و پیوسته هستند و به همکاری و مانده گری (assimilation) می‌انجامند یا منفی و گسسته هستند و به رقابت و ستیزه کاری منجر می‌شوند. این را هم می‌دانیم که آمیختگی کنش های پیوسته و کنش های گسسته به همسازی؛ یعنی کوشش برای هماهنگ کردن کنش های پیوسته و گسسته می‌کشد و همسازی انواعی دارد. حال بر این سخن می‌افزاییم که در حوزه‌ی ارتباطات دولت‌ها، اگر کنش های پیوسته به حد کفایت بر کنش های گسسته غالب آیند، صلح رخ می‌نماید و اگر خلاف آن واقع شود، وضع دشواری که جنگ نام گرفته است، تظاهر می‌کند و در هر دو مورد کوشش های گوناگونی برای همسازی ضرورت می‌یابد. (ا.ح. آراین پور، ۱۳۵۳) در قواعد عرفی حقوق بین الملل، جنگ شیوه اجبار همراه با اعمال قدرت و زور است که می‌توان آن را از نظر حقوقی چنین تعریف کرد: جنگ به عنوان «ابزار سیاست ملی» مجموعه عملیات و اقدامات قهرآمیز مسلحانه‌ای است که در چارچوب مناسبات کشورها (دو یا چند کشور) روی می‌دهد و موجب اجرای قواعد خاصی در کل مناسبات آنها با یکدیگر و همچنین با کشورهای ثالث می‌شود. در این جهت، حداقل یکی از طرفین محاصمه درصدد تحمیل نقطه نظرهای سیاسی خویش بر دیگری است؛ به این ترتیب عملیات قهرآمیز مسلحانه،

وسیله و هدف تحمیل اراده مهاجم است. از تعریف ارائه شده بالا می‌توان چنین نتیجه گرفت که مفهوم حقوقی جنگ شامل چهار عنصر یا رکن اساسی است: عنصر تشکیلاتی و سازمانی (کشورها)، عنصر مادی (اعمال قدرت مسلحانه)، عنصر معنوی یا روان‌شناختی (قصد و نیت جنگ) و سرانجام هدف دار بودن جنگ (منافع و مصالح ملی).

بند سوم: عنصر تشکیلاتی و سازمانی

یکی از عناصر سازنده مفهوم جنگ، عنصر تشکیلاتی و سازمانی یعنی «کشورها» می‌باشد؛ جنگ مستلزم نبرد نیروهای مسلح کشورها با یکدیگر است از اینرو، جنگ به عنوان نوعی رابطه کشور تلقی می‌شود. این عقیده مخصوصاً از سوی «ژان ژاک روسو» در کتاب قرارداد اجتماعی، کتاب اول، فصل چهارم ابراز شده است: «جنگ به هیچ وجه رابطه انسان با انسان نیست؛ بلکه رابطه‌ی کشور با کشور است که در آن، افراد نه به عنوان انسان و یا حتی به عنوان تبعه، لیکن به مثابه شهروندان و مدافعان و تنها برحسب تصادف و اتفاق با یکدیگر دشمن شده اند». (محمد رضا ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۳)

۱. عنصر مادی

عنصر دیگر جنگ، عنصر مادی است. «جنگ بدون اعمال خشونت و عدم استفاده از نیروی اسلحه یک جنگ فرضی و خیالی است و معنی و مفهوم واقعی جنگ و آثار آن را فاقد است. اصطلاح «جنگ سرد» که حالات گوناگون برخوردهای عقیدتی میان شرق و غرب را پس از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد، مفهوم حقوقی جنگ را ندارد....

«حقوق بین الملل مشخص می‌کند که عملیات قهرآمیز مسلحانه باید در چه سطحی باشد تا جنگ تلقی شود». (محمد رضا ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۳)

۲. عنصر معنوی

جنگ بدون قصد و نیت معنی ندارد؛ به طور کلی قصد جنگ باید به صورت صریح و با اعلان جنگ همراه باشد. ضرورت اعلان جنگ در کنفرانس‌های لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷

مورد تأکید کشورهای امضاء کننده معاهدات قرار گرفت و در عهدنامه سوم و چهارم لاهه گنج‌انیده شد.

۳. هدف دار بودن جنگ یا منافع و مصالح جامعه

عنصر چهارم جنگ، مشخص بودن جهت و غایت جنگ است؛ یعنی کشور آغازگر جنگ هدفی معین و نهایی دارد که همواره در صدد پیگیری و نیل به آن هدف است. این هدف معمولاً تحمیل یا قبولانیدن یک نقطه نظر سیاسی و یا به عبارت روشن تر یک منظور و هدف ملی است. (محمد رضا ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۳)

بخش دوم: منافع و امنیت ملی

به اهدافی که یک دولت در سطح بین الملل برای حفظ آن تلاش می کند، اطلاق می شود. در دوران توتّم پرستی، هر گروه انسانی تنها توتّم و بت خویش را می پرستید، بعد از ایجاد شهرها که مهمترین مراکز آن جوامع بودند، راه را برای پیدایش خدای محافظ شهر گشودند. تشکیل امپراطوری های جهانی، زمینه‌ی سیاسی ظهور ادیان تک خدایی را فراهم آوردند؛ نگرش خدایی یگانه در آسمان و شاه یگانه بر روی زمین در اذهان جای گرفت، در حالی که این تحولات روی می دادند، جامعه‌ی طبقاتی و جبهه‌ی مخالف آن در خارج، در چارچوب قانون کنش و واکنش، نهادها و سنن خویش را به وجود می آوردند. تحولات مشابه در روابط تولید مادی روی داد و تداوم می افتند. (عبدالله اوچلان، ۱۳۸۱) بنابراین ایجاد مفهوم امنیت ملی را باید محصول تکامل ایده و ماده دانست و شکل گیری اولیه‌ی خدای شهر که منافع حیاتی ملی دولت شهرهای اولیه بوده است به گونه ای که با شکسته شدن خدای شهر آن شهر بی یاور و سقوط کرده می ماند.

منافع ملی از لحاظ درجه اهمیت به سه دسته تقسیم می شوند:

- ۱- منافع حیاتی: که با موجودیت یک دولت در ارتباط است و قابل مذاکره نیست.
- ۲- منافع مهم: منفعی که دولت ها برای حفظ آنها در مذاکرات تلاش می کنند.

۳- منافع حاشیه‌ای: منفعی که تنها برای بالابردن قدرت چانه زنی یک دولت در مذاکرات ایجاد شده و قابل چشم پوشی اند.

بنابراین منافع ملی در گذر تاریخ در ابتدا حفظ کیان شهر (خدای شهر) بوده است و امروزه همان خدای شهر در چارچوب سنتی خود، حفظ نظام سنتی و طبقاتی جامعه و نیز مدرن آن حفظ اقتدار و سلطه‌ی اقتصادی و ایدئولوژیکی ساختار اجتماعی به حیات خود ادامه می دهد. پس منافع ملی را باید حفظ خدای شهر تعریف نمود که حفظ هژمونی آن در چارچوب دیالکتیک محافظه کارانه ای مطلوب نظام اجتماعی است اما در دل همین جامعه محافظه کار آنتی تر آن بارور می شود و مفهوم زمان و تکامل آگاهی و میل به آزادی و جهانی شدن موجبات دیالکتیک مداوم را ایجاد کرده و نوزایی آن را مستدام می کند و تاریخ اجتماعی موجودی زنده است که تمامی شاخه های دارای قدرت حرکت را در خود جمع آوری نموده است و به غایت جهان ممکن که حرکت است حالتی سیل وار و خطی و روبه جلو و بدون بازگشت می دهد. نظم نوین جهانی و ساختار گرای به سمت مدرن و شکسته شدن مرزهای کلاسیک و دیالکتیک حاکم بر آن ما را ناگزیر به تعریف جهانی شدن مینماید.

بخش سوم: جهانی شدن

با افول عصر فنودالیسم و قوام گرفتن نظام سرمایه داری در بستر تکامل ابزار تولید و کاسته شدن از وابستگی به ابزار تولید سابق مانند سنگ (عصر نوسنگی) کار یدی (برده داری) و کشت و زرع (عصر فنودالی) و گسترش اومانیزم و توجه به انسان به عنوان مفهوم نظام هستی و ایجاد کشورها (به عنوان اقشاری با کنش ها و روابطی ارگانیک و مشترکات تاریخی و فرهنگی که مالک قطعه از زمین به عنوان سرزمین بودند و با بیم و امیدهای آینده و ثروت) بعد از قرارداد وستفالی و ایجاد کشور به مفهوم امروزی این مهم جلوه‌ی عینی یافته و دولت ایجاد شد و از حافظ و رتق و فتق کننده امور پرستشگاه ها در عصر باستان به یک مفهوم حقوقی با بوروکراتیک عریض و طویل تبدیل گردید که به جلوه اصیل و بی شائبه‌ی سرمایه داری مبدل گردید. اصل مطلوب بودن سود و برقراری روابط بر مبنای سود و ایجاد

قلمروی غذایی جدید در مفهوم بازار ملی به مرزها اهمیت بیشتری داد. بشر اولیه همچون سایر حیوانات با ترشحات بدن خویش همچون ادرار مرزهای قلمروی خود را مشخص می‌کرد و در عصر سرمایه داری با اسلحه این واپسگرایی مدرن را نمایان می‌سازد تا جایی که برای به دست آوردن خاک بیشتر اقدام به جنگ‌هایی خونین نموده است. آنتونی گیدنز جهانی شدن را اینگونه تعریف می‌کند: «جهانی شدن شامل تراکم دنیا به عنوان یک کل و از طرف دیگر افزایش سریع در اجماع و پایه گذاری فرهنگ جهانی است...». (میری دلماسه، سال ۱۳۹۲) بنا بر تعریف فوق اصل جهانی شدن رسیدن به یک اجماع است؛ یعنی تعریف منافع مشترک برای بشر که از دستاوردهای مدرنیسم است. مدرنیسم با رشد فناوری و افزایش تولیدات صنعتی و ابداع شیوه‌های نو در تولید و ایجاد امنیت غذایی و دارویی و افزایش جمعیت و رشد و توسعه شهرنشینی و تعریف مفهوم جدیدی به نام شهروند که ناشی از اعتقاد به اومانیسم پوزیتیستی بوده موجبات تقویت مفهوم ناسیونالیسم گشت که با گذار به سمت مدرنیسم به معنی نقد مدرنیسم و تداوم جریان مدرنیسم اما در سطحی وسیعتر و جهانی شده با شکستن چارچوب‌های سنتی و مرزها مفهوم منافع ملی را تغییر داده است. زیگیانو برژنسکی در کتاب انتخاب: سلطه یا رهبری بیان می‌کند: «در همین قرن گذشته نظم بین‌المللی برپایه این فرض بنا شده بود که کشورها مستقل اند و هر دولتی در محدوده‌ی الزامات خاص خود برای امنیت ملی اختیار مطلق و تام دارد. در عصر جهانی شدن، ناامنی و اقلیتی پایدار و تلاش برای امنیت ملی مشغله‌ای دائمی خواهد بود». (زیگیانو برژنسکی، سال ۱۳۸۶) میشل فوکو به عنوان یکی از فیلسوفان پست مدرن در کتاب مشهور خود (مراقبت و تنبیه تولد زندان) «گذار از قضاوت جرم و نشان دادن حقیقت جرم تعیین مجرم و اجرای مجازات قانونی در مورد او به قضاوت روح مجرمان» (میشل فوکو، سال ۱۳۹۱) عقلانیت حاکم بر پست مدرن را نشان می‌دهد که نیل قصد جمعی به سوی فهم روح به معنی معقولات انسانی است.

بند اول: جنگ رسانه ای

یکی از زیرشاخه های جنگ نرم است که برعکس جنگ های سنتی که زیرساخت های نظامی و اقتصادی را هدف قرار می دهند، افکار و اذهان افراد را مورد حمله قرار می دهند. با هدف تحقق ارتباطات جمعی انجام می شود و توده‌ی بزرگی از مردم با مساحت وسیعی را دربرمی گیرد. در این حالت محدوده و هدف آن تأثیر بر آراء دیدگاه ها و رفتار مردم در خارج و جهت کمک به هدف های ملی دولت است. (مهدی ضیایی، سال ۱۳۹۱) احساس وابستگی - که برپایه‌ی دینی مشترک دشوار بود- جای خود را به مفهوم ملیت مشترک داد؛ بدین شکل اهمیت وابستگی دینی کاهش یافته و پیوندهای ملی (تعصب) ظاهر گشته، فاناتیسم ملی جای فاناتیسم دینی را گرفت. رشد بیشش ملی که موانع فتودالی را در هم شکست باعث تضعیف مفهوم قرون وسطایی گشته است، و بجای آن مفهوم تاریخ و فرهنگ مشترک و بازار ملی را رایج ساخت بیشش ملی در آن دوره از نقش ترقی خواهانه ای برخوردار بود، شیوه تولید سرمایه داری، در امر مزبور نقشی اساسی برعهده داشته است. بایستی یادآور شد که پس از انحراف ملی گرایی از خط اصلی خویش، به حالت یک دین جدید درآمد و به تدریج خصوصیت ارتجاعی پیدا کرد. نگرش غیرعقلانی ملی گرایی شوونیستی که برتری ملتی را بر سایر ملل بیان می کند، زمینه‌ی خصومت های جدیدی را فراهم آورد. بجای جنگ های مذهبی قدیم، جنگ های ملی آغاز شدند، طبقه‌ی سرمایه دار همانند تمام طبقات حاکم استثمارگر، برای سرپوش گذاشتن بر منافع خویش و گمراه ساختن دیگران، به بازی تحریف هویت ایدئولوژیکی می پردازد؛ این بازی ها همزمان با تشدید مبارزات طبقاتی، خطرات بیشتری را با خود به همراه می آورند. بازی های جدید، در زیر ماسک هایی از صور خدا و دین خارج شده و نمای ملت و قهرمانان ملی را به خود گرفته اند، تداوم می یابد. (مهدی ضیایی، سال ۱۳۹۱) با آغاز قرن ۲۰ و تعریف جدید از امنیت ملی که بسنده نمی کرد به چارچوب های کلاسیک ملت و بلکه انفجار یک بمب در یک نقطه از جهان اثر پروانه ای بر روی کل سیستم داشت، این شد که نظام سرمایه داری با در نظر گرفتن شرایط جدید و تحولات جامعه جهانی و گسترش نظام امپریالیستی و هزینه‌ی بالای انسانی و اقتصادی جنگ های کلاسیک، رسانه را

وسیله ای مناسب برای به انقیاد کشیدن توده ها به عنوان ابزار جدید سلطه، یافتند. در این میان با سوار شدن بر افکار عمومی توده های بی شکل را در راستای اهداف و مطامع خود قوام و شکل داده و از رانش و رم دادن آنها بدون آلوده کردن دستان خود و استفاده از ابزار سنگین و بوی باروت ایده مخالف را به زانو درآورد. در عصر انقلاب ارتباطات و در هم تنیدگی بشر که تا دوران معاصر در هیچ دوره تاریخی نظیر و مانند نداشته است و تعاریف جدید حقوق بشر و منع تخاصمات و حذف تئوری های جنگ مشروع و ایده های قرون وسطایی و گسترش زبان انگلیسی و گذار به تک زبانی در پهنای گیتی رسانه را به باج گیران نظام سرمایه داری مبدل کرده است. گرداب زندگی مدرن از سرچشمه های بسیاری تغذیه شده است؛ کشفیات بزرگ در قلمرو علوم فیزیک که تصور ما از عالم و جایگاه ما در آن را تغییر می دهند، صنعتی شدن امر تولید که دانش علمی را به تکنولوژی بدل می کند، محیط های جدید بشری می آفریند و محیط های قدیمی را نابود می کند، کل سرعت و ضرب آهنگ زندگی را شتاب می بخشد و صور جدیدی از قدرت شرکت های بزرگ و مبارزه ی طبقاتی را به وجود می آورد؛ افت و خیزهای عظیم در شمار و ترکیب جمعیت، که میلیون ها تن را از مسکن آباء و اجدادی خویش ریشه کن ساخته و آنها را به آن سوی جهان، به درون اشکال نوینی از زندگی پرتاب می کند به رشد سریع و غالباً شدت یافته ی مناطق شهری؛ نظام های ارتباط جمعی که به واسطه ی بسط و تحول پویای خویش دورترین و غریب ترین اقوام را تحت پوششی واحد گرد می آورند و آنها را به یکدیگر متصل می کند؛ دولت های ملی با ساختار و عملکردی بوروکراتیک که روز به روز قوی تر می شوند و همواره می کوشند قدرت خود را توسعه بخشدند، جنبه های اجتماعی توده ای، متشکل از مردم و اقوامی که حاکمان اقتصادی و سیاسی خویش را به مبارزه می طلبند و می خواهند تاحدی به زندگی و سرنوشت خویش مسلط شوند؛ بازار سرمایه داری در حال گسترش است، این فرایندهای تاریخی جهانی به طیف بس متنوعی از نگره ها و ایده ها دامن زده اند که جملگی می توانند مردان و زنان را به سوژه و همچنین ابزارهایی مدرنیزاسیون بدل سازند و به آنها قدرت تغییر جهان را اعطاء کنند. (مارشال برمن، سال ۱۳۹۲)

بند دوم: ارتباطات

مفهوم ارتباط در دایره المعارف فیشر چنین تعریف شده است: «ارتباط در مفهوم گسترده آن، برای بیان هر نوع انتقال اطلاعات به کار می رود». جرج جرنبر می گوید: «ارتباط را با مفهوم کنش متقابل اجتماعی براساس پیام می دانند» (Mcquail, Denis, ۱۹۷۵) اما باید ارتباط را به «اشتراک گذاری آگاهی میان انسان ها دانست». در برقراری ارتباط، پیوسته هدفی وجود دارد و فرد برای دریافت آگاهی بیشتر با دیگران ارتباط برقرار می کند. در پرتو ارتباط است که فرد به مهارت های تازه و طرز فکر و رفتارهای جدید دست می یابد. (سید محمد دادگران، سال ۱۳۹۲)

۱. رسانه

انسان توسط با برخی از اندام خود می تواند تغییرات محیط اطراف خود را به مغز منتقل کند سپس تصمیم لازم را بگیرد؛ این اندام ها عبارتند از چشم، گوش، بینی، زبان و پوست؛ به هریک از این اندام ها رسانه یا مدیوم و جمع این کلمه مدیا است، ابزاری که موجب تغییر در هریک از اینها می شود را ابزار رسانه می نامند.

۲. زبان

زبان به عنوان ابزار قدرت و تفکر و انتقال معانی و اشتراک آگاهی نقش بسیار مهمی دارد. زبان به سه شکل می تواند بیان و متجلی شود: ابزار در فردیت، گفتار در قبیله و نوشتار در فرهنگ. قبیله گله ای است مشترک المنافع و تنه ای واحد از یکان های فرد که از لحاظ روانی تعلق ناخودآگاهانه فردی - خونی دارند و فرهنگ اجتماعی است از واحدهای خانوادگی تعلق خودآگاهانه جمعی دارند. از تلاقی ابزار فردیت با گفتار قبیله مند که هر دو تاریخ تکامل یکسانی دارند و در مغز در حال رسیدن به جایگاه تقریباً یکسانی در چند قشر از جمله موتور کورتکس در نزدیکی لب پیشانی هستند، نوشتار به عنوان رسانه، بافتی برای تعامل، ارتباطات و مولد اصلی فرهنگ توسعه یافت. بزرگترین مزیت نوشتار و فرهنگ این است که افراد بشری را از تنازع که ریشه در فردیت داشته و استثمار و مالکیت که ماهیت قبیله ای دارد به همولوگ تعامل متقابل و صلح وامی داشته و او را از تنازع بقا قبیله ای به تعاون بقای فرهنگی گذار می

دهد. ابزار که به عنوان بیانیه‌ی فرد بکار می‌رود از تکامل الهام به کار دستی، نگاره، مجسمه سازی و سپس علامت نمودار شد. گفتار به عنوان وسیله‌ی ای برای ابراز مالکیت و قدرت در قبیله از تکامل فیزیولوژیک برآمد و نوشتار که کارکرد ارتباطاتی تعاملی و اشتراکی دارد از تلاقی ابزار با گفتار، به خدمت گفتار درآمدن ابزار و استفاده از آن به عنوان واسطه گفتاری بسته به میزان و شدت تعامل انسان‌ها، هسته‌های فرهنگی بدوی را ایجاد کرد. با توسعه‌ی هر فرهنگ و نوشتار به مثابه زبان آن، به افراد و قبایل پراکنده در جغرافیای منطقه‌ی آن بسته به قابلیت‌های فیزیولوژیک گفتاری و ابزاری آنها، لایه‌ی جدیدی از ساختارها-واژگان و پیچن- کریول‌های جدید به زمین افزوده می‌شد و به تبع آن شیوه اندیشیدن متحول می‌گشت که خود بستر فرهنگ‌های جدیدتر را پی‌ریزی می‌کرد. (امیر دلجو، ۱۳۹۵)

۳. افکار عمومی

محصول باور توده‌ها است که توانایی سازمان یافتن توسط پروپاگاندا را دارند. ((ادغام واژه‌های عمومی و افکار در ترکیبی واحد که به قضاوتی جمعی در خارج از حیطه دولت و تأثیر آن بر تصمیم‌گیری سیاسی اشاره داشت، در پی فرایندهای گسترده و متعدد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به وقوع پیوست.)) (مهدی مینایی، سال ۱۳۹۱) افکار عمومی محصول تعامل اجتماعی و ارتباط است؛ تا زمانی که اعضای یک جامعه با یکدیگر روابط اجتماعی برقرار نسازند، افکار عمومی موجودیتی نخواهد داشت. حتی اگر نظرهای افراد جامعه به هم نزدیک باشد اما بازهم باورهای آنها در کنار هم افکار عمومی را شکل نخواهد داد تا زمانی که نظرهایشان از طریق رسانه‌ها- اعم از رسانه‌های نوشتاری، دیداری، شنیداری یا مجازی- با مکالمه‌ی یارو در رو به هم منتقل شود.

۴. جامعه توده وار

نظام سلطه در پی اسیسلیاسیون جمعی توده‌هاست و یک جامعه توده وار را ایجاد کرده است. این جامعه که گسترش آن از اهداف نظام توتالیتار است در مقابل جامعه مدنی (طبقه متوسط) قرار می‌گیرد و به جامعه‌ای دلالت می‌کند که در آن انسان از واسطی خرد شخصی و نیز نهادهای مدنی در برابر حکومت برخوردار نیست و ممکن است به توتالیتاریسم منتهی

شود؛ یعنی جامعه با توده ای از انسان های از خود بیگانه پیرو رفتار جمعی توده و رهبران فکری است که نوعی اتحاد بین توده ها و رهبران فکری پدید می آید (سید جلیل موسوی ملکی، ۱۳۸۳) که در جنگ رسانه ای هدف به انقیاد کشیدن همین گروه است و تضعیف طبقه متوسط و جامعه مدنی. ما در عصر دیکتاتوری رسانه ای زندگی می کنیم که ناخودآگاه فضای حاکم بر رمان مشهور جرج ارول به نام (۱۹۸۴) را در ذهن تداعی می کند که آزادی فردی و حریم خصوصی آنها را توسط رسانه ای که ساختهی تخیل نویسنده رمان است - به نام تسکرین که نوعی تلویزیون است- که توسط مأموران فکری اداره و رفتار مخاطب را کنترل می کنند: «پلیس فکری دائم و در تمام مدت روز و شب به وسیلهی دستگاه تسکرین مواظب حرکت و رفتار ایشان است؛ زیرا این کار غیرممکن نبود، به هر حال یک نکته مسلم و روشن بود و آن اینکه مأمورین دستگاه (پلیس فکری) هر موقع می خواستند، می توانستند پریز تسکرین خانه شما را بزنند و رفتار و گفتار شما را کنترل کنند». (جرج ارول، ۱۳۹۵)

۵. طبقه متوسط

اجتماع دارای قشر بندی هایی است که نه به وسیلهی قانون و مذهب و یا حق عضویت و یا موقعیت موروثی بلکه به توسط گروه بندی افراد براساس منافع مشترک اقتصادی در یک قشر قرار می گیرند که به طور کلی به سه دسته تقسیم می شود: ۱- بورژوازی ۲- انتکتول ها و یا طبقه متوسط و ۳- توده ها که خود آنها را می توان به دو بخش تقسیم کرد:

الف- لومپن ها، ب: توده ها

الف: لومپن ها افرادی هستند که اندکی اطلاعات و آگاهی به آنها رسیده است و هضم نکرده به شیوهی دگماتیسم قضاوت و تصمیم می کنند، تاریخ چند دهه اخیر ایران را همین لومپنیسم رقم زده است، آنها همچون سامورائی سرگردان دنبال ارباب می گردند و اگر به مراد خود نرسند اقدام به هاراگیری یا انتحار می کند و برای مثال در جریان شبهه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شعبان جعفری معروف به شعبان بی مخ نمونه ای بارز از این مورد بود و نیز در

جریان اعتراضات بعد از انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۱۳۸۸ همین توده لومپین معروف به تندروها و چماق به دستان و یا خودجوشان اقدام به سرکوب طبقه‌ی متوسط معترض کردند. در آن فضا توده علیه طبقه‌ی متوسط به پشتیبانی از طبقه‌ی حاکم ایستاد.

ب: توده همان امتداد بورژوازی سرمایه داری است و با این تفاوت که به ابزار تولید دسترسی ندارد و آلوده به ایدئولوژی‌های پست و مرتجع هستند. اما طبقه متوسط افرادی هستند که از طریق کار ییدی ارتزاق نمی‌کنند بلکه عنصر مغز و قلم مکمل هم اند و از نظر ظاهر به طبقه‌ی بالا می‌مانند و از نظر درآمد به توده‌ها نزدیک اند. این طبقه‌ی در جنگ رسانه ای نقطه قوت کشورها هستند؛ برای مثال در انقلاب سال ۱۳۵۷ شاه ایران در سال ۱۳۴۲ بعد از انقلاب سفید اگر اقدام به تقویت طبقه‌ی متوسط و آزادی سیاسی و حزبی می‌کرد؛ می‌توانست جلوی هجوم تبلیغات ایستادگی کند. ایران در سال ۵۷ می‌توان گفت با جمعیت قلیل شهری و تحصیل کرده یکپارچه توده بوده است. «مفهوم همبستگی مردمی برای قدرت متمرکز بسیار تهدیدکننده است؛ این امر در مورد هر نظام سلطه‌ای درست است؛ اگرچه رسانه‌های اجتماعی بدون تردید برای سازمان دهی و زنده نگاهداشتن برخی پیوندهای ارزشمند است، به گمان من تجزیه‌ی (جامعه نیز) کمک می‌کند». (نوام چامسکی، ۱۳۸۵)

بخش چهارم: جنگ رسانه در حقوق بین الملل

سازمان ملل متحد در قطعنامه ۱۱۰ خود هرگونه تبلیغات هدف داری که منجر به جنگ شود را ممنوع کرده است.

محکوم کردن:

- ۱- همه اشکال تبلیغات هدف دار از سوی کشورها یا هر طراحی و نقشه‌ای که امکان تحریک یا تشویق و تهدید علیه صلح یا منجر به نقض صلح و یا تجاوز شود.
- ۲- درخواست می‌کند از کشورهای عضو که با گام‌های مناسب این ممنوعیت‌ها را در محدوده‌ی قانون اساسی خود جای دهند.

قطعنامه فوق و سایر موارد مشابه تلاش جامعه جهانی است برای نجات نسل‌های آینده از بلای جنگ، که دو بار در طی دو جنگ عالم گیر غم و اندوه بی حد و حصر به انسان به ارمغان آورده است و تلاشی است برای بالابردن تحمل و مدارای زندگی در صلح و آرامش با یکدیگر. قطعنامه مصوب ۱۹۵۰ درباب ممنوعیت تبلیغات علیه صلح در دولت‌ها. اما در کل جامعه بین‌الملل و کشورها چندان علاقه‌ای به ورود به محدوده کردن رسانه‌ها ندارد فقط موارد را بیان می‌دارد که مربوط به جنگ و تبلیغات خصمانه باشد و گرنه از ترس اداری کردن چارچوب رسانه، آزادی وی را گذشته و حقوق اولیه‌ی جامعه بشری مورد سوء استفاده قرار گیرد. در جریان دادگاه نورنبرگ در کیفرخواست صادره چند تن از رهبران نازی به جنگ رسانه‌ای و ارسال تبلیغات خصمانه علیه چک و اتریش متهم شده بودند.

بند اول: قواعد حقوقی حاکم بر تبلیغات

۱. اصل حاکمیت

وقتی دولتی به تبلیغات خصمانه علیه دولت دیگر مبادرت می‌ورزد به صورت گسترده برای مردم کشور خارجی پیام‌های رسانه‌ای ارسال می‌دارد؛ این اقدام نقض اصل استقلال حاکمیتی یک دولت و منع اعمال فشار خارجی می‌باشد. در حقوق بین‌الملل و ستفالیایی که بر حاکمیت دولت‌ها استوار است چنین اقدامی می‌تواند با موجودیت دولت در تعارض قرار گیرد.

۲. منع مداخله

از قواعد بنیادین عرفی حقوق بین‌الملل می‌باشد؛ هدف از این اصل، تضمین احترام به حق حاکمیت تمام کشورهای عضو جامعه جهانی است. این مورد را می‌توان به عنوان نقطه اتکایی بین اصل حاکمیت ملی و اصل همکاری بین‌المللی یاد کرد. اگر جنگ رسانه‌ای علیه کشور دیگر را نوعی مداخله بدانیم، مبانی عدم مشروعیت آن تقویت می‌گردد.

۳. منع تجاوز

تبلیغات خصمانه نوعی تجاوز است و بنابراین ذیل قواعدی جای می‌گیرد که جنگ تجاوزکارانه را ممنوع می‌نماید. «عقیده بر این است که جنایت تجاوز، شدیدترین و خطرناک

ترین شکل استفاده غیرقانونی از زور و مادر سایر جنایات بین‌المللی شناخته شده است که واجد عناصر سه‌گانه قانونی، مادی و روانی است. عنصر قانونی آن ماده ۸ مکرر قطعنامه سازمان ملل و عنصر مادی آن که به صورت تمثیلی احصاء شده است شامل «برنامه ریزی، آماده‌سازی شروع یا اجرای یکی از اقدامات دارای کیفیت تجاوزکارانه مذکور ماده ۸ و عنصر روانی: عنصر روانی لازم برای تجاوز، عبارت است از قصد به همراه علم؛ این همان چیزی است که ماده (۳۰) اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری نیز بر آن تأکید دارد. ماده ۳۰ اساسنامه بجز در موارد استثنایی، قصد و علم را همراه با عنصر مادی جرائم بین‌المللی ضروری می‌داند. بنابراین برای ارتکاب جنایت تجاوز و اقدامات تجاوزکارانه وجود قصد و به همراه آگاهی از این اعمال ضروری است. برخی از حقوقدانان برجسته بین‌المللی عقیده دارند که جنایت تجاوز، علاوه بر قصد عام، نیازمند قصد خاص است؛ یعنی قصد گرفتن سرزمین یا مزایای اقتصادی و یا دخالت در امور داخلی دولت مورد تجاوز. (کامسه، آنتونیو، ۱۳۸۷) به نظر می‌رسد این مطلب عقیده درستی نباشد؛ زیرا صرف نظر از مواردی که تجاوز مشروع است نظیر دفاع مشروع یا تجاوز براساس اجازه شورای امنیت، در سایر موارد به محض وقوع تجاوز جرم محقق است و نیاز به قصد خاص نیست. (سیامک محمدی ۱۳۹۴)

بنابراین می‌توان تبلیغات خصمانه را جرایمی مانند تجاوز و نسل‌کشی (به معنی انجام فعل یا ترک فعل، قصد نابود کردن تمام و یا قسمتی از یک گروه ملی و قومی، نژادی) با احراز ممنوعیت و اینکه اقدام به تبلیغات خصمانه در جهت همان پروژه تجاوز و یا نسل‌کشی بوده است را می‌توان موضوع جنایت را در محاکم بین‌المللی طرح کرد. مانند کیفرخواست در دادگاه نورنبرگ که چند تن از رهبران نازی به جنگ رسانه‌ای و ارسال برنامه‌های خصمانه علیه چک و اتریش متهم نموده است. بنابراین هرچند جنگ رسانه‌ای در قالب ممنوعیت تجاوز و یا نسل‌کشی نمی‌گنجد اما می‌توان سرآغاز یک درگیری مسلحانه باشد که از این منظر می‌توان آن را ممنوع دانست.

۴. قاعده منع تبلیغات خصمانه

این قاعده منع تبلیغات خصمانه در میان ملت‌ها به عنوان یک قاعده شکل یافته حقوقی بین المللی عرفی شناسایی شده است. نگاهی به رویه و عملکرد دولت‌ها نشان می‌دهد همواره نسبت به جنگ رسانه‌ای و تبلیغات خصمانه واکنش نشان داده و لا اقل آن را طی اقدامات دیپلماتیک محکوم کرده‌اند. دولت‌هایی که متهم به جنگ رسانه‌ای علیه کشور دیگری می‌شوند هیچگاه مدعی نمی‌شوند که جنگ رسانه‌ای در حقوق بین المللی مشروعیت دارد؛ بلکه مدعی‌اند آنچه مرتکب شده‌اند مصداق جنگ رسانه‌ای و تبلیغات خصمانه نبوده است. در بهترین حالت دولت‌ها به اصول چون آزادی طلبی و ترویج حقوق بشر استناد می‌جویند اما هرگز نمی‌گویند جنگ رسانه‌ای از منظر حقوق بین الملل ممنوعیتی ندارد.

بخش پنجم: طرح پیشنهادی

بند اول: هابرماس، رسانه و نظریه کنش ارتباطی

یورگن هابرماس فیلسوف آلمانی و از نظریه‌پردازان مطرح علوم اجتماعی است که دیدگاه‌های او در دو دهه اخیر به یکی از رهیافت‌های غالب در حوزه اندیشه غرب بدل شده است. او، که از شارحان مشهور مکتب فرانکفورت است، درباره نظریه حوزه عمومی دیدگاه جدیدی دارد که مدنظر جامعه دانشگاهی دنیا قرار گرفته است.

بند دوم: هابرماس آخرین وامدار فرانکفورت

بر خوانندگان آثار هابرماس پوشیده نیست که وی بنیان‌های نظری‌اش را در زمینه فلسفه از اصحاب فرانکفورت، به‌ویژه هورکهایمر و آدورنو، کسب کرده است. وی مدتی در فرانکفورت، در مقام دستیار آدورنو، کار خود را آغاز کرد و در همین دوران بود که با اندیشه‌های مکتب فرانکفورت آشنا شد. درحالی‌که هورکهایمر و آدورنو به دلیل تفکر انتقادی خویش تا حد زیادی با آثار و افکار جامعه‌شناس کلاسیک و حرفه‌ای فاصله گرفته بودند، هابرماس بیشتر علاقه داشت با مباحث جدید نظری در حوزه علوم اجتماعی دست و پنجه نرم

کند و از این نظر مسیر کاملاً جداگانه‌ای را از پدران فکری خویش در پیش گرفت. جدا از هورکهایمر و آدورنو اندیشمندانی چون مارکس، وبر، فروید، و پارسونز سهم عمده‌ای در شکل‌گیری اندیشه‌های هابرماس داشتند.

بند سوم: هابرماس و نظریه کنش ارتباطی

از میان نظریه‌هایی که به صورت چند جانبه در بسیاری از علوم انسانی کاربرد دارد و از آن الگوهای متعددی گرفته شده نظریه کنش ارتباطی یورگن هابرماس است.

نقد جامعه قرن بیستم در اندیشه اسلاف هابرماس، یعنی آدورنو و هورکهایمر، را می‌توان به خوبی در کتاب «دیالکتیک روشنگری» مشاهده کرد. این دو فیلسوف منتقد بدبین معتقدند که فرهنگ توده‌ای و عقلانیت ابزاری آن‌چنان حیات سیاسی و اجتماعی مردم را تسخیر کرده است که هیچ مفری برای یک حرکت مخالفت‌آمیز و البته سودمند باقی نگذاشته است. آنها در این رابطه بسیار ناامید گشته‌اند و اصطلاح «فرهنگ صنعتی» را در توصیف این وضعیت قرن بیستم وضع کرده‌اند. هابرماس، که ابزار اصلی سازنده اندیشه‌اش را از این دو اندیشمند وام گرفته است، قدری خوش‌بینانه‌تر به مسئله نگریسته و در ذهن شفافش روزه‌ای پیدا شده که تمام ناامیدی‌های پدرانش (آدورنو و هورکهایمر) را به امید تبدیل کرده است. این امید همان اندیشه کنش ارتباطی است.

بند چهارم: یافته‌ها و بحث

هابرماس در کتاب دو جلدی «نظریه کنش ارتباطی» با ۱۲۰۰ صفحه، بحثی انتزاعی را مطرح کرده است. نثر این کتاب همچون آثار دیگرش پیچیده، دلهره‌آور و دشوار است. نظریه کنش ارتباطی، نقطه اتکای نظریه اجتماعی را به رابطه گفت و شنودی و اساساً اجتماعی دو یا سه گوینده و شنونده‌ای منتقل می‌کند که به صورت دو جانبه و هم‌زمان، نه یک نوع ادعای اعتبار، بلکه سه نوع آن را عنوان می‌کنند. این محور نوآوری هابرماس است. تعامل ارتباطی واسطی است که از طریق آن، ذهن‌های متکلم و کنش‌گر، گفتار کنش خود را درهم می‌کنند. از

طریق این واسط و فرآیند عادی و باورهایی که از طریق ارتباطات شکل گرفته‌اند به گونه‌ای عقلانی، نیروی انگیزشی ایجاد این وابستگی فراهم می‌شود؛ وابستگی‌ای که در بیشتر موارد به گونه‌ای آرام و نامحسوس حاصل می‌گردد. هابرماس این فرایند را به شیوه‌ای صوری در قالب عبارت‌های زیر بازسازی کرده است: هنگامی که شنونده‌ای گفتار - کنشی را می‌پذیرد، توافقی میان دست کم دو ذهن کنشگر و متکلم پدید می‌آید. توافقی از این نوع هم‌زمان در سه سطح روی می‌دهد. گفتار - کنش‌ها در مقام واسطه به تفاهم رسیدن، در این موارد عمل می‌کنند:

۱. استقرار و تجدید روابط میان فردی که به وسیله آن گوینده با چیزی در جهان سامان‌های اجتماعی مشروع رابطه برقرار می‌نماید؛

۲. نمایاندن حالت‌ها و رویدادها که به وسیله آن گوینده با چیزی در جهان وضعیت موجود امور رابطه برقرار می‌نماید؛

۳. جلوه‌گر ساختن تجربه‌ها - یعنی نمایاندن خویشتن - که به وسیله آنها گوینده با چیزی در جهان ذهنی‌ای رابطه برقرار می‌سازد که امتیاز دسترسی به آن را دارد.

توافقی که از نظر ارتباطی حاصل می‌شود، براساس دقیقاً سه ادعای اعتبار انتقادشدنی سنجیده می‌گردد. بازیگران در امر رسیدن به تفاهم با یکدیگر و درک‌پذیر ساختن خود، نمی‌توانند از قرار دادن گفتار - کنش‌های خویش در قالب دقیقاً سه رابطه با جهان و طرح ادعای اعتبار برای آنها با توجه به این جنبه‌ها، پرهیز کنند.

هابرماس در نظریه کنش ارتباطی به فلسفه زبان روی آورده است تا اساس نظریه انتقادی را روشن سازد. کنش می‌تواند به دو شکل درآید که یکی کنش استراتژیک و دیگری کنش ارتباطی است. نوع نخست عبارت است از کنش هدفدار - عقلانی، حال آنکه در کنش دوم هدف رسیدن به نوعی ادراک است. کنش ارتباطی در تعبیر زیر غیرابزاری است: «توافقی که به گونه‌ای ارتباطی حاصل شده است مبنایی عقلانی دارد: هیچ‌یک در موقعیت یا به گونه‌ای استراتژیک و از طریق تأثیرگذاری بر تصمیمات مخالفان شکل نمی‌گیرد». چنین کنشی به طور

ضمنی حامل نوعی ادعای اعتبار است که در اصل نقدپذیر است؛ یعنی شخصی که این کنش خطاب بر وی اعمال می‌شود، به طور مطلق می‌تواند با «آری» یا «نه» پاسخ گوید. با این تعبیر، کنش‌های ارتباطی کنش‌های بنیادی‌اند و نمی‌توان آنها را به کنش‌های فرجام‌شناختی تقلیل داد. اگر چنین امری ممکن بود، شخص ناگزیر می‌بایست به عرصه پرسش‌آفرینی فلسفه خودآگاه باز می‌گشت. نظریه کنش ارتباطی می‌کوشد نظریه مدرنیته را براساس فلسفه زبان هابرماس بنا سازد. افزون بر این، نظریه یادشده چهارچوبی مفهومی را فراهم می‌سازد که به کار نقد او از پسا ساختارگرایی می‌آید.

بخش نهم: هابرماس و تلویزیون

همان‌گونه که اشاره شد، هابرماس طراح نظریه کنش ارتباطی است. او در این نظریه، برخلاف مارکس که به منازعه طبقاتی توجه کرده است، به نظامی اجتماعی می‌اندیشد که در آن کنش ارتباطی دو طرفه میان انسان‌ها یکی از معیارهای مهم در مناسبات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به‌شمار می‌آید. هابرماس در هیچ یک از آثار خود به صورت مستقیم از تلویزیون سخن نگفته است، با این حال محور مباحث وی بیشتر حول صنایع فرهنگی می‌چرخد. با اینکه مارکس در منظومه فکری خود اساس کنش‌های انسانی را به فعالیت‌های یدی تقلیل داده و روابط نابرابر کار را باعث شی گشتگی انسان دانسته، تفکر هابرماس براساس کنش ارتباطی شکل گرفته است. وی معتقد است که ارتباط باید متعامل، مفاهمی و در فضایی عادلانه شکل گیرد. از آنجاکه تلویزیون یکی از دستاوردهای نظام سرمایه‌داری است، به اعتقاد هابرماس عامل مهمی در استثمار توده‌ها تلقی می‌شود؛ زیرا مخاطب با رسانه، به‌ویژه تلویزیون، رابطه‌ای یک‌سویه دارد و مخاطب است که فقط هدف حمله پیام‌های تلویزیون قرار می‌گیرد بدون اینکه در ایجاد و تولید این پیام‌ها کوچکترین سهمی داشته باشد. به نظر می‌رسد که ارتباط انسان با تلویزیون از این منظر و در قالب کنش ارتباطی هابرماس نمی‌تواند کارآمد و مؤثر باشد. نکته دیگری که هابرماس از آن یاد کرده این است که تلویزیون وسیله‌ای است که راه تحکیم نظام سرمایه‌داری را هموارتر می‌کند و توده‌ها را به مصرف‌گرایی سوق می‌دهد. در این

فرآیند تلویزیون به جای تبیین مسائل پراهمیت برای اعضای جامعه، نوعی پوپولیسم رسانه‌ای را با تولید برنامه‌های تبلیغاتی خود ترویج می‌دهد. شایان ذکر است که بنیان و محور اصلی بیشتر آثار و افکار هابرماس به تصویر کشیدن جامعه جهانی بهتری است؛ جامعه‌ای که در آن تفاهمی جهان‌شمول، صلح و برابری، همبستگی و سعادت برای همه افراد بشر فراهم است. از نظر وی جامعه برتر، یعنی جامعه‌ای که به تصویر می‌کشد، جامعه عقلانی‌تر است. به عبارتی جامعه‌ای که بر پایه عقل و خرد و دلایل جمعی استوار است نه جامعه‌ای که بر پایه قدرت، زور، ستم، استبداد و فردگرایی استوار باشد. هابرماس، ابزار اصلی منازعه‌ی سیاسی در درون حوزه‌ی عمومی را ابزاری جدید و بدون سابقه‌ی تاریخی می‌داند؛ یعنی استفاده‌ی عمومی از خرد جمعی. عمده‌ترین اشکال نهادی حوزه‌ی عمومی که هابرماس به آن‌ها اشاره می‌کند عبارتند از «سالن‌ها» در فرانسه، محافل ادبی و آموزشی در آلمان و قهوه‌خانه‌ها در انگلستان، که محل بحث و مناظره درباره‌ی مسائل و موضوعات بودند.

این نهادها سه معیار مشترک داشتند:

۱. همه شرکت کنندگان در بحث، برابر و هم شأن تلقی می‌شدند؛
 ۲. مباحث بر موضوعاتی متمرکز بود که به ندرت مورد پرسش اشراف زمین دار قرار می‌گرفت؛
 ۳. هر کس مجاز به شرکت در مباحث حوزه عمومی بود (لافی، ۲۰۰۷: ۴۹).
- در راستای مبارزه برای استقلال از دولت به عنوان استراتژی اساسی حوزه‌ی عمومی بورژوازی، مبارزه‌ی طولانی برای تأسیس نشریات مستقل از دولت شکل گرفت. مطبوعات سده‌های هجدهم و نوزدهم در عین حال که دربرگیرنده‌ی طیف گسترده‌ای از نظرات بودند، به شکل قابل توجهی خود را متعهد می‌دانستند که مسائل مربوط به پارلمان را به طور کامل پوشش دهند و این نشانه‌ی بارزی از پیوند مبارزه برای آزادی مطبوعات با مبارزه برای

اصلاحات پارلمانی بود. اُبرین (۳) با اشاره به آراء هابرماس، سه عنصر اصلی حوزه ی عمومی را این گونه برمی شمارد:

۱. حوزه عمومی به مکانی برای تبادل نظر نیاز دارد که برای همه قابل دسترسی باشد و امکان بیان و مبادله ی تجربیات اجتماعی و دیدگاه ها در آن جا وجود داشته باشد.

۲. در حوزه عمومی، مواجهه با دیدگاه ها و نقطه نظرات از طریق مباحثه ی عقلانی و منطقی صورت می گیرد. به این معنی که انتخاب سیاسی «منطقی» تنها زمانی ممکن است که حوزه ی عمومی در وهله ی نخست، شناخت و درک آشکاری نسبت به گزینه های ممکن عرضه کند؛ به طوری که هر شخص بتواند از بین آن گزینه ها دست به انتخاب بزند. رسانه ها باید گسترده ترین طیف ممکن چارچوب ها یا چشم اندازها را عرضه کنند تا شهروندان نسبت به آن چه که انتخاب نکرده اند نیز آگاه شوند.

۳. بازبینی و نظارت منظم و نقادانه بر سیاست های دولت، وظیفه ی اصلی حوزه ی عمومی است (اُبرین، ۲۰۰۳:۳).

هدف اصلی حوزه ی عمومی این است که میان شهروندان، درباره ی «خیر مشترک» بحث های انتقادی عقلانی صورت گیرد تا این امر به صورت بندی یا تدوین سلسله اقداماتی که در جهت منافع عموم عمل می کند، منتهی شود. در این میان، رسانه های جمعی با توجه به تمرکزشان بر انتشار اخبار و تحلیل های انتقادی در مورد عملکرد دولت، یکی از ارکان حوزه عمومی کارآمد هستند. هابرماس در کتاب خود، طرح کلی حوزه ی عمومی بورژوازی در قرن هجدهم در قالب قلمروهای اجتماعی را چنین ترسیم می کند:

| | | |
|---------------------------|--|------------------|
| قلمرو خصوصی | | حوزه اقتدار دولت |
| جامعه مدنی | | دولت |
| قلمرو مبادله ی کالا و کار | | (قلمرو «سیاست») |

| | | |
|----------------------------|--|---------------------------|
| اجتماعی | | |
| | حوزه عمومی ادبی (کلوب‌ها و مطبوعات) | |
| فضای صمیمی خانواده هسته ای | «شهر» | دربار |
| (روشنفکران بورژوا) | (بازار محصولات فرهنگی) | (محفل اشرافی - درباری) |

«جدایی جامعه و دولت، باعث جدایی حوزه ی عمومی از قلمرو خصوصی شد. حوزه عمومی و حوزه ی اقتدار دولت پا به پای هم گسترش می یافتند. درون قلمرو خصوصی، «حوزه عمومی» واقعی قرار داشت، زیرا از افراد خصوصی تشکیل شده بود. بنابراین، در قلمرویی که جایگاه افراد خصوصی بود، باز هم بین حوزه های عمومی و خصوصی تمایز وجود داشت. حوزه ی خصوصی هم شامل جامعه ی مدنی و هم شامل خانواده ای بود که خود دارای «فضایی صمیمی» بود. حوزه ی عمومی سیاسی از حوزه ی ادبی نشأت گرفت و موفق شد از طریق افکار عمومی، دولت را با نیازهای جامعه آشنا و سازگار سازد (هابرماس، ۱۳۸۴: ۸-۵۷). برای فهم نقش رسانه ها در گسترش حوزه ی عمومی و گفت و گوی انتقادی و نیز افول حوزه ی عمومی به واسطه ی تجاری شدن رسانه ها و فزون خواهی مستمر سرمایه داری، آشنایی با سه دوره ی تاریخی انتشار خبر در نگاه هابرماس ضروری است:

| | | |
|------------------------------------|-------------------|--------------------------|
| نوع رسانه خبری | محتوای مورد تأکید | دروازه بانان اصلی / نفوذ |
| ۱- جزوه‌های حاوی اطلاعات (خبرنامه) | اخبار واقعی | نامشخص |

| | | |
|--|------------------------------|--|
| سر دبیر/نویسندگان(حوزه عمومی بورژوازی) | تفسیر/گفت و گوی ادبی و سیاسی | ۲- نشریات و گاه نامه های انتقادی(هفته نامه های اخلاقی) |
| ناشران/ مالکان | آگهی /روابط عمومی | ۳-[نشریات با] عنوان مصرف کننده(مانند روزنامه های عامه) |

جدول ۲. سه دوره انتشار خبر (لافی، ۲۰۰۷: ۵۰)

نشریات و گاه نامه های انتقادی که از دل حوزه ی عمومی سربرآورده بودند، با بسط و گسترش گفت و گوی عقلانی و انتقادی و هشيارسازی سیاسی، نقش مهمی در پیشبرد و تعمیق مدرنیته ی سیاسی داشتند. اما بعدها به خاطر تجاری شدن رسانه ها و کاهش محتوای سیاسی، جماعت تحلیل گر فرهنگ، به توده ی مصرف کننده ی فرهنگ تبدیل شدند و با ادغام دوباره ی دولت و جامعه و «باز فتودالی شدن» (۴) حوزه ی عمومی، فضا برای پیدایش نوعی حوزه ی عمومی فریبکارانه و نمایشی فراهم شد.

نتیجه گیری

بنابراین برای مصون ماندن در جنگ رسانه ای باید بنیه جامعه را تقویت کرد؛ یعنی با اعطای آزادی و کم کردن دخالت دولت در فضای خصوصی و تقویت جامعه مدنی و طبقه ی متوسط و تزریق آگاهی به آنها مانع از خیزش توده ها شد. دموکراسی مرگ توده است، چنانکه گفته شد توده امتداد بورژوازی است که ابزار سرمایه را در دست ندارد. دموکراسی در جوامع توده و در جریان امتداد بردگی که به شکل مدرن درآمده است، نیست. رسانه به عنوان رکن چهارم دموکراسی بیشتر نقش نوعی سوپاپ اطمینان را بازی می کند و با جهت دادن به احساسات عمومی و طبقه ی توده؛ چرا که به واقع توده فاقد افکار عمومی است و فقط شبکه ای در هم تنیده از احساسات صفر اند. می توان نتیجه گرفت در فضایی مینی مالیستی شده که همه چیز به سرعت در حال تغییر است، رسانه ها به خدایان قهاری مبدل شده اند که سخنانشان همچون وحی می ماند که در جان مریدان خود می خواند.

منابع و مأخذ

- اوجالان عبدالله، از دولت کاهنی سومر به سوی تمدن دموکراتیک (جلد اول)، ترجمه‌ی مرکز انتشارات گریلا، مرداد ۱۳۸۱؛
- صدری احمد، جامعه شناسی روشنفکران ماکس وبر، ترجمه حسین آبنیکی، نشر کبیر، ۱۳۹۰؛
- پارکین فرانک، ماکس وبر، ترجمه شهناز مسمی پرست، نشر ققنوس، ۱۳۹۵؛
- وبر ماکس، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری، نشر جامی، ۱۳۸۸؛
- هابرماس یورگن، دگرگونی ساختار حوزه ی عمومی، ترجمه جمال محمدی، نشر افکار، ۱۳۸۳؛
- پیوزی مایکل، یورگن هابرماس، ترجمه احمد تدین، نشر هرمس، ۱۳۹۳؛
- لو کاترین، حکومت جهانی، ترجمه مهدی پارسا، نشر ققنوس، ۱۳۹۳؛
- حسینعلی نوذری، مدرنیته و مدرنیسم، نشر نقش جهان، ۱۳۹؛
- کانرتون پل، جامعه شناسی انتقادی، ترجمه حسین چاوشیان، نشر کتاب آمه، ۱۳۹۰؛
- میلر پیتر، سوژه استیلا و قدرت، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی، ۱۳۹۵؛
- بوردیو پیر، نظریه کنش، ترجمه مرتضی مردی‌ها، نشر نقش و نگار، ۱۳۹۴؛
- مهدی زاده، سید محمد، نظریه های رسانه: اندیشه های رایج و دیدگاه های انتقادی، نشر همشهری، ۱۳۸۹؛
- نیکسون ریچارد، صلح حقیقی، ترجمه جعفر ثقه الاسلام، انتشارات خوشه، ۱۳۶۶،
- بیگ ولی محمد رضا، حقوق جنگ، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی؛ ۱۳۹۳
- لویاتان، توماس هابز، نشر نی، ترجمه‌ی حسین بشیریه؛ ۱۳۹۵

- قرارداد اجتماعی، ژان ژاک روسو، ترجمه منوچهر کیا، انتشارات گنجینه؛ ۱۳۴۸
- زمینه جامعه شناسی، اقتباس. ا.ح. آراین پور، انتشارات دهخدا؛ ۱۳۵۲
- حقوق جنگ، محمد رضا ضیایی بیگدلی، انتشارات دانشگاه طباطبایی، سال ۱۳۹۳؛
- جهانی شدن حقوق و چالش های سه گانه، میری دلماسه، مارتی، ترجمه دکتر علیرضا میلانی، انتشارات میزان، سال ۱۳۹۲
- زیگینو برژنسکی، انتخاب: سلطه یا رهبری، نشر نی، ترجمه امیرحسین نوروزی، سال ۱۳۸۶؛
- مراقبت و تنبیه تولد زندان، میشل فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان دیده، انتشارات نشر نی، سال ۱۳۹۱؛
- ژئوپولیتیک و افکار عمومی، مهدی ضیایی، نشر آسیم، سال ۱۳۹۱؛
- تجربه مدرنیته، مارشال برمن، ترجمه مراد فرهادپور، انتشارات طرح نو، سال ۱۳۹۲؛
- مبانی ارتباطات جمعی، سید محمد دادگران، انتشارات فیروزه، سال ۱۳۹۲، چاپ ۱۹؛
- کامسه، آنتونیو، حقوق کیفری بین المللی، ترجمه حسین پیران و سایرین، تهران، انتشارات جنگ جاودانه، ۱۳۸۷؛
- صلاحیت های دیوان بین المللی کیفری، سیامک محمدی و سایرین، انتشارات اندیشه سبز نوین، تهران، چاپ اول، زمستان ۱۳۹۴؛